

درس ۱۸

عشق جاودانی^{۱۵۵} ← غزلواره ها، شکسپیر

قالب شعر: غزلواره غنایی - ادبیات جهانی

درونمایه: جاودانگی عشق

شکسپیر: ویلیام شکسپیر بزرگترین شاعر درام نویس انگلستان بود و نامش با درام و نمایشنامه نویسی اوج گرفت. مضامین نمایشنامه های او تراژدی، کمدی و تاریخی است. غزلواره: او در کنار اشعار غنایی خود، سرودهای کوتاهی دارد که به «غزلواره» معروف است.

- آیا چیزی در مخیله آدمی می گنجد، که قلم بتواند آن را بنگارد، اما جان صادق من آن را برای تو ترسیم نکرده باشد؟
- چه حرف تازه‌ای برای گفتن مانده است، یا چه چیز تازه‌ای برای نوشتن،

قلمرو زبانی:

- مخیله: مرکز خیال، قوای که موجب تخیل شود.
- جان صادق: منظور وجود لبریز از عشق راستین است.

قلمرو ادبی:

- جان صادق من آن را برای تو ترسیم نکرده باشد؟ ← پرسش انکاری

قلمرو فکری:

- هر آنچه در قوه خیال آدمی در مورد عشق است و قلم توانسته آن را بنویسد، من شاعر، همه را در حق تو (ای عشق) گفته ام ارتباط معنایی با: ← یک قصه بیش نیست غم عشق وین عجب/کز هر زبان که می شنوم نامکرر است حافظ

- که بتواند عشق مرا یا سجایای ارزشمند تو را بازگو کند؟ هر روز باید ذکری واحد را مکرر بخوانم، و آنچه را قدیمی است، قدیمی ندانم: «که تو از آن منی، و من از آن تو» درست مانند نخستین باری که نام زیبای تو را تلاوت کردم. این گونه است که عشق جاودانی همواره معشوق را جوان می بیند، و نه توجهی به گرد و غبار و جراحات پیری دارد، و نه اهمیتی به چین و شکنهای ناگزیر سالخوردگی می دهد، بلکه همواره عشق قدیم را موضوع صحیفه شعر خود می گرداند، و نخستین احساس عشق را در جایی می جوید که خود در آنجا به دنیا آمده است، همانجا که شاید اینک دست زمان و صورت ظاهرش، مرده نشانش بدهند.

قلمرو زبانی:

- سجایا: ج سچی ه. طبایع، خلقها، خوبیها
- عشق قدیم: همان عشق جاودانی که ازلی و ابدی است.
- صحیفه: دفتر یا کتاب شعر

قلمرو ادبی:

- دست زمان: استعاره مکنیه
- گرد و غبار: در اینجا و در ادبیات ما اغلب مجاز از سفیدی موی و گذشت عمر و پیری است،

قلمرو فکری:

- با گفتن این ذکر (این سخن) که: «تو از آن منی و من از آن تو»، من، عشق را از قدیم بودن خارج می کنم. (عشق را در قالب «تو» و «من» می آورم و من و تو قدیم نیستیم.) ارتباط معنایی با:

- من به پیری هم جوانی می کنم / عشق ها با زندگانی می کنم - دم غنیمت دانم ای پیری برو / تا نفس دارم جوانی می کنم مهدی سهیلی
- اگرچه سن تقویمی و ظاهرش نشان از پیری می دهد اما او جوان است و در طلب عشق قدیمی.

روان خوانی

آخرین درس ۱۵۷! ← قصه های دوشنبه، الفونس دوده ← ترجمه عبدالحسین زرین کوب

آلفونس دوده: از نویسندگان نامدار فرانسه، به سال ۱۸۴۰ زاده شد و به سال ۱۸۹۷ درگذشت.

کتابهای وی که به فارسی برگردانده شده است، «نامه های آسیاب من» و «قصه های دوشنبه» را می توان نام برد.

قلمرو زبانی:

- بیم: ترس
- عتاب: سرزنش
- دیر شده بود، نیاموخته بودم، گفته بود: ماضی بعید
- خواهد پرسید: آینده
- گذشت، بود، گرفتم، داشتند و... ماضی ساده
- / بگذارم، پیش بگیرم: مضارع التزامی
- مشغول میداشت: ماضی استمراری
- درس و بحث مدرسه را بگذارم: درس و بحث مدرسه را رها کنم
- راه صحرا در پیش گرفتن: به دشت و صحرا رفتن
- بیشه: جنگل، نیزار
- وسوسه: اندیشه بد
- اعلان: آگهی
- راه مدرسه در پیش [گرفتم] بخشی از فعل به قرینه لفظی حذف شده است.
- غلغله: بانگ، فریاد، شور، هیاهو
- کوی و برزن: رابطه معنایی مترادف
- بانگ و همهمه: رابطه معنایی مترادف
- رعب انگیز: ترسناک، هراسآور
- فرونشست: فعل پیشوندی: [ترس] از بین رفت، آرام گرفت.
- خاطرم تسکین یافت: فکرم آرامش یافت.
- ژنده: کهنه، فرسوده، قدیمی
- ابهت و شکوه: رابطه معنایی مترادف
- افسرده و دل مرده: رابطه معنایی مترادف
- ستبر: کلفت
- کرسی: صندلی
- اهتمام: تلاش ورزیدن در کاری
- رخصت: اجازه
- مغلوب و مقهور: رابطه معنایی مترادف
- تحریر و کتابت: رابطه معنایی مترادف
- درفش: پرچم، بیرق، علم
- اهتزاز: به حرکت و جنبش درآوردن
- سکوت و خموشی: رابطه معنایی مترادف
- ترنم: آواز خوش، زیر لب آواز خواندن
- غرس کردن: کاشتن، کاشتن درخت و نهال
- باغ و نهال و درخت: رابطه معنایی تضمن
- چه: صفت تعجبی
- جانکاه: صفت فاعلی مرخم
- دریغا: شبه جمله
- مشق و تمرین: رابطه معنایی مترادف
- پرمهابت: با هیبت، با شکوه، با ابهت
- جلی: ویژگی خطی که درشت و واضح باشد و از دور دیده شود.

قلمرو ادبی:

- مدرسه: مجازا زمان مدرسه
- برای کسی خواب دیدن: کنایه از نقشه شومی برای کسی کشیدن
- سر خویش گرفتن: کنایه از دنبال کار خویش رفتن
- چشم داشتن: کنایه از انتظار و توقع داشتن
- دل به دریا زدن: کنایه از جرئت کاری را پیدا کردن، نترسیدن و شجاعت به خرج دادن
- با لطف و نرمی گفتن: حس آمیزی
- از سر مهر نظری بر کسی انداختن: کنایه از مهربانانه به کسی نگاه کردن
- صدای گرم اما سخت: حس آمیزی
- صدای گرم: کنایه از دلنشین بودن صدا
- کتابها... در حکم دوستان کهن بودند: تشبیه
- صفحه ضمیر: اضافه تشبیهی
- خاطرات تلخ: حس آمیزی
- از صفحه ضمیرم محو شد: کنایه از اینکه فراموش کردم.
- بیان روشن: حس آمیزی
- نرم گفتن: حس آمیزی
- من خود نیز مگر در خور ملامت نیستم: پرسش تأکیدی
- شما را رخصت نمیدادم تا در پی کار خویش بروید: پرسش تأکیدی
- تشبیه: حفظ زبان ملی مانند در دست داشتن کلید زندان خود است.
- شیرینترین زبان: حس آمیزی
- معلومات خود را در مغز ما فرو کند: کنایه از آموختن همه علم موجود
- نظر از چیزی برگرفتن: کنایه از نگاه نکردن
- با نگاههای خیره و ثابت، پیرامون خود را مینگرد: تناقض یا پارادوکس
- گریه و خنده در اینجا تضاد دارد نه تناقض. در عین خنده گریستن امری است ممکن و ملموس.
- صدا در گلویش شکست: کنایه از اینکه بغض کرد.

قلمرو فکری:

- دشمنان حکم کردهاند: آلمانی ها فرمان داده اند.
- «ساعت های درازی را از عمر خویش تلف کرده» با عبارت کنایی «عمر به بازیچه به سر برده بودم» رابطه معنایی دارد.
- به قدر کفایت متنه شده ای: به اندازه کافی آگاه و هوشیار شده ای.
- در این اندیشه مستغرق بودم: غرق فکر بودم.
- از بر خواندن: از حفظ خواندن

نیایش

- الهی سینه‌های ده آتش افروز
- هر آن دل را که سوزی نیست دل نیست
- کرامت کن درونی دردپرورد
- به سوزی ده کلامم را روایی
- دلم را داغ عشقی بر جبین نه
- ندارد راه فکرم روشنایی
- اگر لطف تو نبود پرتوانداز
- به راه این امید پیچ در پیچ
- در آن سینه دلی وان دل همه سوز
- دل افسرده غیر از آب و گل نیست
- دلی در وی درون درد و برون درد
- کزان گرمی کند آتش گدایی
- زبانم را بیانی آتشین ده
- ز لطف پرتوی دارم گدایی
- کجا فکر و کجا گنجینه راز
- مرا لطف تو می باید، دگر هیچ

قلمرو زبانی :

- الهی: منادا
- ده: بده، فعل امر
- آتش: آفروز: صفت فاعلی مرخم
- فعل [باشد] از آخر مصرع دوم به قرینه معنوی حذف شده است.
- «را»: رای اختصاص
- نیست اول: فعل خاص در معنی «وجود ندارد» است.
- دردپرورد: صفت مفعولی مرخم
- کرامت کن: ببخش.
- روایی: رونق، شایستگی
- مصرع دوم: اغراق
- مراعات النظر: آتش، سوز و گرمی
- گدایی کند: فعل مضارع التزامی
- دلم را: «را» نشانه فک اضافه (داغ عشقی بر جبین دلم نه).
- داغ نهادن: نشان کردن.
- جبین: پیشانی
- می باید: لازم است.

قلمرو ادبی

- آتش: استعاره از عشق
- سینه: مجاز از وجود
- افسرده: ایهام تناسب دارد: ۱- افسرده و بیحال ۲- یخزده و منجمد (با توجه به «سوز»)
- آب و گل: مجاز از وجود دل
- واج آرای صامت «س»
- دل و گل: جناس ناهمسان اختلافی
- درون و برون: تضاد
- درون و برون: مجاز از همه و سراسر
- دردپرورد: پرورده و به وجود آمده از درد، درد: تکرار
- واج آرای صامت «د»
- دل: مجازا وجود
- جبین دل: تشخیص و استعاره
- مصرع اول: کنایه از اینکه مرا عاشق همیشگی و جاودانی خود کن. مرا بنده همیشگی خود ساز.
- بیان آتشین: حس آمیزی و کنایه از سخن گرم و گیرا و جذّاب
- ده و نه: جناس ناهمسان اختلافی
- راه پیچ در پیچ: کنایه از راه دشوار و سخت عشق

قلمرو فکری :

- الهی! به من وجودی شعلهور از عشق عطا کن و در این وجود، دلی به من عنایت کن که همه سوزوگداز عشق تو باشد. مفهوم: خدایا مرا عاشق کن.
- این بیت، معنی بیت پیش را تکمیل میکند. هر دلی که سوزوگداز عشق تو را نداشته باشد، دل نیست و افسرده و مرده است و دل افسرده هم البته به ظاهر دل است و درحقیقت مرده است. (عشق ارزشمند و حیاتبخش است). ارتباط معنایی با:
- هر کس که نیست زنده به عشق تو مرده به خود مرده پیش زنده‌دلان از افسرده به صائب
- دل به عشق است زنده در تن مرد مرده باشد دلی که عاشق نیست سنایی
- هر که با صورت و بالای تو اش انسی نیست حیوانیست که بالاش به انسان ماند سعدی
- این بیت با بیت اول تناسب معنایی دارد. درون و باطنی به من ببخش که هر لحظه درد عشق مرا زیادت کند و مرا عاشقتر سازد و در این درون، دلی قرار ده که سراسر درد عشق باشد.
- آنچه سوزی به من بده که حتی از آتش هم سوزنده‌تر باشد.
- مرا عاشق همیشگی خود قرار ده و زبانم را به یمن سوزوگداز عشق، گیرایی و جذابیت ببخش.
- اگر اندیشه انسان به خدا نپیوندد، راه به جایی نمیرد. نظامی میگوید: از ظلمت خود رهاییم ده با نور خود آشناییم ده
- اگر لطف تو شامل حال ما نشود و از نور خود دل ما را روشن نگردانی، دیگر فکر ما نمیتواند به رازهایی از حکمت آفرینش پی ببرد.
- بازگردانی: به راه این امید پیچ در پیچ برای من لطف تو میباید و دیگر هیچ [نمیباشد]. در این راه سخت عشق، تنها به لطف و عنایت تو نیازمندم تا آن را به پایان برم.